

مراتب و درجات توحید

شهید آیت‌اله مرتضی مطهری

توحید درجات و مراتبی دارد، همچنان که شرک نیز که مقابل توحید است مراتب و درجاتی دارد. تا انسان همه مراحل توحید را طی نکند، موحد واقعی نیست.

۱- توحید ذاتی

توحید ذاتی یعنی شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی. اولین شناختی که هر کس از ذات حق دارد، غنا و بی‌نیازی اوست، یعنی ذاتی است که در هیچ جهتی به هیچ موجودی نیازمند نیست و به تعبیر قرآن «غنی» است. همه چیز به او نیازمند است و از او مدد می‌گیرد و او از همه غنی است. «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی» (سوره فاطر آیه ۱۵) ای مردم شما نیازمند درگاه خداوندید و خداوند بی‌نیاز از همه چیز است.

شناخت دیگر از ذات حق «اولیت» یعنی مبدئیت و منشأیت و آفرینندگی اوست. او مبدأ و خالق موجودات دیگر است، موجودات همه «از او» هستند و او از چیزی نیست و به تعبیر حکما «علت اولی» است.

این اولین شناخت و اولین تصویری است که هر کس از خداوند دارد، یعنی هر کس در مورد خداوند می‌اندیشد و به اثبات یا نفی و تصدیق یا انکار می‌پردازد. چنین معنی و مفهومی در ذهن خود دارد که آیا حقیقتی وجود دارد که وابسته به حقیقتی دیگر نیست. همه حقیقتها به او وابسته‌اند و از اراده او پدید آمده‌اند و او از اصل دیگری پدید نیامده است؟

توحید ذاتی یعنی این حقیقت که «دوئی» بردار و تعددپذیر نیست، مثل و مانند ندارد. «لیس کمثلہ شیء» (سوره شوری آیه ۱۱) در مرتبه وجود او موجودی نیست. «ولم یکن له کفوا احد» (سوره توحید آیه ۴) و هیچ همتا و مثل و مانندی ندارد.

اینکه موجودی فرد، یک نوع شمرده می‌شود، مثلاً حسن فردی از نوع انسان است و قهراً برای انسان افراد دیگر قابل فرض است، از مختصات مخلوقات و ممکنات است، ذات واجب الوجود از این معانی منزّه و مبرا است و چون ذات واجب الوجود یگانه است، پس جهان از نظر مبدأ و منشأ و از نظر مرجع و منتها یگانه است، جهان نه از اصلهای متعدد پدید آمده و نه به اصلهای متعدد باز می‌گردد. از یک اصل و حقیقت پدید آمده «قل الله خالق کل شیء» (سوره رد آیه ۱۶) و به همان اصل و همان حقیقت باز می‌گردد «الا الی الله تصیر الامور» (سوره شوری آیه ۵۳) و به تعبیر دیگر: جهان هستی، یک قطبی و یک کانونی و تک محوری است. رابطه خدا و «جهان»، رابطه خالق با مخلوق یعنی رابطه علت (علت ایجاد) با معلول است نه رابطه روشنایی با چراغ یا رابطه شعور انسانی با انسان. درست است که خدا از جهان جدا نیست «لیس عن الاشیاء بخارج و لا فیها بوالج» (نهج البلاغه) او با همه اشیاست و اشیا با او نیستند. «هو معکم اینما کنتم» (سوره واقعه آیه ۲) اما لازمه جدا نبودن خدا از جهان این نیست که پس خدا برای جهان مانند روشنایی برای چراغ و شعور برای اندام است، اگر این چنین باشد خدا معلول جهان می‌شود و نه جهان معلول خدا، چون روشنایی معلول چراغ است نه چراغ معلول روشنایی و همچنین لازمه جدا نبودن خدا از جهان و انسان این نیست که خدا، جهان و انسان همه یک جهت دارند و همه با یک اراده و یک روح حرکت و حیات دارند. همه اینها صفات مخلوق و ممکن است. خداوند از صفات مخلوقین منزّه است. «سبحان ربک رب العزة عما یصفون» (سوره صافات آیه ۱۸۰)

۲- توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی درک و شناسایی ذات حق به یگانگی عینی با صفات و یگانگی صفات با یکدیگر. توحید ذاتی به معنی نفی ثانی داشتن و نفی مثل و مانند داشتن است و توحید صفاتی به معنی نفی هر گونه کثرت و ترکیب از خود ذات است. ذات خداوند در عین اینکه به اوصاف کمالیه، جمال و جلال متصف است، دارای جنبه‌های مختلف عینی نیست. اختلاف ذات با صفات و اختلاف صفات با یکدیگر لازمه محدودیت وجود است. برای وجود لایتناهی همچنان که دومی قابل تصور نیست، کثرت و ترکیب و اختلاف ذات و صفات نیز متصور نیست. توحید صفاتی مانند توحید ذاتی از اصول معارف اسلامی و از عالیترین و پراوجترین

اندیشه‌های بشری است که به خصوص در مکتب شیعی تبلور یافته است. در اینجا فقط به بخشی از یک خطبه نهج البلاغه که هم تأییدی بر مدعاست و هم توضیحی برای این بخش، اشاره می‌شود. در اولین خطبه نهج البلاغه چنین آمده است: «الحمد لله الذی لایبلغ مدحته القائلون و لایحصی نعمائه العادون و لایؤدی حقه المجتهدون الذی لایدركه بعدالهمم و لایناله غوص الفطن. الذی لیس لصفته حد محدود و لانتعت موجود».

سپاس ذات خدا را، آنکه ستایش کنندگان نتوانند به ستایش او برسند و شمارکنندگان نتوانند نعمتهای او را برشمارند و کوشندگان نتوانند حق بندگی او را ادا نمایند، آنکه همتها هر چه دورپروازی کنند گنه او را نیابند و زیرکیها هر اندازه در قعر دریاها فطانت فرو روند به او نرسند. آنکه صفت او را حد و نهایتی و نه تغیر و تبدلی نیست... در این جمله‌ها چنان که می‌بینیم از صفات نامحدود خداوند یاد شده است. بعد از چند جمله می‌فرماید: «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل موصوف انه غیرالصفة و شهادة کل صفة انها غیرالموصوف فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه...».

یعنی اخلاص کامل، نفی صفات از پروردگار است، زیرا موصوف گواهی می‌دهد که ذاتش غیر از صفت است، صفت گواهی می‌دهد که او چیزی است غیر از موصوف و هر کس خداوند را به صفتی توصیف کند، ذات او را مقارن چیز دیگر قرار داده و هر کس خدا را مقارن چیزی قرار دهد... الی آخر.

در این جمله‌ها هم برای خداوند اثبات صفت شده است «الذی لیس لصفته حد محدود» و هم از او نفی صفت شده است «لشهادة کل صفة انها...». از خود این جمله‌ها معلوم است که صفتی که خداوند موصوف به آن صفات است صفت نامحدود به نامحدودیت ذات است که عین ذات است و صفتی که خداوند مبرا و منزّه از اوست، صفت محدود است که غیر ذات و غیر از صفت دیگر است. پس توحید صفاتی یعنی درک و شناختن یگانگی ذات و صفات حق.

۳- توحید افعالی

توحید افعالی، یعنی درک و شناختن اینکه جهان با همه نظامات و سنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل او و کار او و ناشی از اراده اوست. موجودات عالم همچنان که در ذات استقلال ندارند و همه قائم به او و وابسته به او هستند و او به تعبیر قرآن «قیوم» همه عالم است در مقام تأثیر و علّیت نیز استقلال ندارند و در نتیجه خداوند همچنان که در ذات شریک ندارد در فاعلیت نیز شریک ندارد. هر فاعل و سببی حقیقت خود و وجود خود و تأثیر و فاعلیت خود را از او دارد و قائم به اوست. همه حولها و قوه‌ها «به او» است. «ما شاء الله و لا قوة الا به، لا حول و لا قوة الا بالله».

انسان که یکی از موجودات است و مخلوق او است مانند همه آنها علت و مؤثر در کار خود و بالاتر از آنها مؤثر در سرنوشت خویش است، اما به هیچ وجه موجودی «مفوض» و «به خود و انهاد» نیست. «بحول الله و قوته اقوم و اقعده» اعتقاد به تفویض و وانهادگی یک موجود، اعم از انسان و غیر انسان مستلزم اعتقاد به شریک بودن آن موجود با خدا در استقلال و در فاعلیت است و استقلال در فاعلیت مستلزم استقلال در ذات است و با توحید ذاتی منافی است، چه رسد به توحید افعالی.

«الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا (دعای افتتاح، مفاتیح الجنان)» سپاس ذات خدا را. آنکه همسر و فرزند نگرفت و برای او شریکی در مدیریت جهان و همچنین کمکی از روی ناتوانی برای اداره عالم نیست، او را بزرگ و برتر بدان، بزرگ و برتر دانستی که لایق ذات پاک او باشد.

۴- توحید در عبادت

مراتب سه‌گانه‌ای که در بالا گفته شد، توحید نظری و از نوع شناختن است، اما توحید در عبادت توحید عملی و از نوع «بودن» و «شدن» است. آن مراتب توحید، تفکر و اندیشه راستین است و این مرحله از توحید «بودن» و «شدن» راستین است. توحید نظری بینش کمال است و توحید عملی جنبش در جهت رسیدن به کمال است. توحید نظری پی بردن به یگانگی خداست و توحید عملی «یگانه شدن» انسان است. توحید نظری «دیدن» و توحید عملی «رفتن» است.

پیش از آنکه توحید عملی شرح داده شود، لازم است نکته‌ای درباره توحید نظری تذکر داده شود. آیا توحید نظری یعنی شناختن خدا به یگانگی ذات و یگانگی ذات و صفات و یگانگی در فاعلیت ممکن است یا غیرممکن و به فرض امکان آیا این شناختها در سعادت بشر تأثیری دارد یا هیچ ضرورت و لزومی ندارد و در میان مراتب توحید آنچه مفید است توحید عملی است و بس؟ ممکن بودن یا ناممکن بودن این شناختها در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مورد بحث قرار داده شده است، اما اینکه آیا سعادت بخش است یا بیهوده، بستگی به نوع شناخت ما از انسان و از سعادت او دارد. موج افکار مادی درباره انسان و هستی سبب شده که حتی معتقدان به خدا، مسایل معارف الهی را بی فایده و بیهوده تلقی کنند و نوعی ذهن گرایی و گریز از عینیت گرایی بشمارند، ولی مسلمانی که بینشش درباره انسان این است که واقعیت انسان، تنها واقعیت بدنی نیست، واقعیت اصیل انسانی واقعیت روح او است: روحی که جوهرش جوهر علم و قدس و پاکی است به خوبی می‌فهمد که توحید به اصطلاح نظری، علاوه بر اینکه پایه و زیربنای توحید عملی است، خود بذاته کمال نفسانی است و بلکه بالاترین کمال نفسانی است، انسان را به حقیقت به سوی خدا بالا می‌برد و به او کمال می‌بخشد. «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» (سوره فاطر آیه ۱۱) انسانیت انسان در گرو شناخت خداوند است. زیرا که شناخت انسان از انسان جدا نیست بلکه اصلیتش و گرامیترین بخش وجود اوست. انسان به هر اندازه به هستی و نظام هستی و مبدأ و اصل هستی شناخت پیدا کند، انسانیت که نیمی از جوهرش علم، معرفت و شناختن است در او تحقق یافته است.

از نظر اسلام خصوصاً از نظر معارف مذهب شیعه، جای کوچکترین شک و تردیدی نیست که درک معارف الهی، قطع نظر از آثار عملی و اجتماعی مترتب بر آن معارف، خود هدف و غایت انسانیت است. اکنون به توحید عملی بپردازیم: توحید عملی یا توحید در عبادت، یعنی یگانه پرستی، به عبارت دیگر: در جهت پرستش حق، یگانه شدن. گفته شد که عبادت از نظر اسلام مراتب و درجات دارد. روشنترین مراتب عبادت، انجام مراسم تقدیس و تنزیه است، که اگر برای غیر خدا واقع شود مستلزم خروج کلی از جرگه اهل توحید و از حوزه اسلام است. ولی از نظر اسلام پرستش منحصر به این مرتبه نیست هر نوع جهت اتخاذ کردن، ایده‌آل گرفتن و قبله معنوی قرار دادن، پرستش است. آن کسی که هواهای نفسانی خود را جهت حرکت و ایده آن و قبله معنوی خود قرار بدهد آنها را پرستش کرده است. «افرایت من اتخذ آلهه هواه» (سوره فرقان آیه ۴۳) آیا دیدی آنکس را که هوای نفس خود را خدا و معبود خویش قرار داده است؟ آنکس که امر و فرمان شخص دیگر را که خدا به اطاعت او فرمان نداده اطاعت کند و در برابر آن تسلیم محض باشد، او را عبادت کرده است. «اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله» (سوره توبه آیه ۳۱) «همانا عالمان دینی خود و زاهدان خود را به جای خدا، خدای خویش ساخته‌اند ...»

«و لایتخذ بعضا بعضا اربابا من دون الله» (سوره آل عمران آیه ۶۴) همانا بعضی از ما انسانها بعضی دیگر را خدای خویش و مطاع و حاکم بر خویش قرار ندهیم. بنابراین توحید عملی یا توحید در عبادت یعنی تنها خدا را مطاع و قبله روح و جهت حرکت و ایده‌آل قرار دادن و طرد هر مطاع و جهت و قبله و ایده‌آل دیگر. یعنی برای خدا خم شدن و راست شدن، برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن، برای خدا زیستن، برای خدا مردن. آنچنان که ابراهیم گفت:

«وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین، (سوره انعام آیه ۱۶۳). روی دل و چهره قلب خود را حق گرایانه به سوی حقیقتی کردم که ابداع کننده همه جهان علوی و سفلی است، هرگز جزء مشرکان نیستم. همانا نمازم، عبادتم، زیستتم و مردنم برای خداوند پروردگار جهانهاست. او را شریکی نیست، به این فرمان داده شده‌ام و من از تسلیم شدگان به حق هستم. این توحید ابراهیمی توحید عملی اوست. کلمه طیبه «لا اله الا الله» بیش از هر چیزی ناظر بر توحید عملی است. یعنی جز خدا شایسته پرستش نیست.

والسلام علیکم و رحمه‌اله و برکاته

(ادامه دارد)